

## تحلیل انتقادی کتاب فلسفه البلاغة بين التقنیة و التطور

محمد رحیمی خویگانی\*

محمد خاقانی اصفهانی\*\*

### چکیده

تحلیل انتقادی کتاب‌های مختلفی که در زمینه‌های گوناگون علمی نگاشته می‌شود یکی از بایدها و ضرورت‌ها و زمینه‌های مهم فعالیت نقادان است. علم بلاغت هم به هیچ روی از این قاعده برکنار نیست و از آنجا که امروزه در زمره علوم روزآمد و مهمی است که نویسندگان و پژوهشگران زیادی در آن وارد می‌شوند و نظرات مختلفی ارائه می‌دهند بایسته است تا این آثار متنوع با نگاهی دانشگاهی و ضابطه‌مند نقد و بررسی شود.

بر این اساس، بررسی انتقادی کتاب «فلسفه البلاغة بين التقنیة و التطور» اثر دکتر رجاء عید استاد دانشگاه بنها مصر، به عنوان مسئله اصلی این پژوهش انتخاب شده است. مهم‌ترین یافته‌های پژوهش پیش رو که با روشی تحلیلی - انتقادی نگاشته شده بیانگر این مطلب است که در کتاب مورد نقد، نویسنده سعی بر آن داشته تا با نگاهی نو به مباحث بلاغت منطقی محوری و فلسفه مآبی و کلام‌اندودی بلاغت را به نقد بکشد و در این کار تا حد زیادی موفق بوده است اما به هنگام ارائه طرحی نو و جایگزینی برای تقسیم‌بندی‌های منطقی و مباحث فلسفی و کلامی راه به جایی نبرده است.

**کلیدواژه‌ها:** بلاغت، تحلیل انتقادی، رجاء عید، کتاب فلسفه البلاغة.

### ۱. مقدمه

کتاب فلسفه البلاغة بين التقنیة و التطور یکی از چندین اثر علمی رجاء عید استاد بلاغت و نقد ادبی دانشگاه بنها مصر است، این کتاب در اواخر دهه نود میلادی توسط انتشارات

\* استادیار گروه زبان عربی دانشگاه اصفهان. m.rahimi@fgn.ui.ac.ir

\*\* استاد گروه زبان عربی دانشگاه اصفهان. (نویسنده مسؤل) khaqani@khaqani.org

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱/۲۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۳/۲۷

«منشأة المعارف» اسکندریه به چاپ رسیده است، رجاء عید در چاپ اول عنوان «فی البلاغة العربیة» را برای این کتاب برگزید که بنا بر گفته خودش نسخه ابتدایی طرح مورد نظر او بوده است؛ از این روی کتاب مورد بحث نسخه ارتقاء یافته و بازنویسی شده چاپ اول است. مسئله اصلی کتاب، انتقاد از بلاغت‌نویسی و بلاغت پژوهی قدیمی و سنتی است که به گفته نویسنده سالیان درازی است در ورطه تکرار و تقلید صرف افتاده و گویا همگان بدان عادت کرده‌اند در این کتاب تلاش شده است تصویری نقد گونه از شیوه بلاغت پژوهی گذشته ارائه و دیدگاه‌هایی نوین از علم بلاغت در قالبی تازه بررسی و تبیین و شود. این کتاب، هم از آن روی که توسط استادی دانشگاهی که مدت زمان زیادی را به تدریس علوم بلاغت در دانشگاه‌های مصر مشغول بوده نگاشته شده، و هم از آن روی که با نگرشی توصیفی - انتقادی به مسئله بلاغت پرداخته است، بسیار قابل توجه و شایان اهتمام است و می‌تواند در درس علوم بلاغی کارشناسی ارشد و درس تحلیل عالی معانی و بیان و بدیع و درس سبک شناسی گرایش ادبیات معاصر و نقد در مقطع دکتری گروه‌های زبان و ادبیات عربی دانشگاه‌های کشور تدریس شود. البته باید توجه داشت که نویسنده در جنبه انتقاد از مباحث بلاغت بسیار موفق‌تر بوده است تا ارائه دیدگاه‌های تازه بلاغی.

## ۲. ارزیابی شکلی

طرح روی جلد کتاب مورد نظر، در نگاه اول بیش از آنکه نشان از ادبی - بلاغی بودن محتوای اثر بدهد نشان از بدوی و عربی بودن صاحب آن دارد، درختی تنها در دل بیابان خشکی که طرح زرد رنگی از میان آن می‌گذرد، و بر خشکی و گرمای آن می‌افزاید. البته انتخاب این تصویر شاید با محتوای که کتاب قصد انتقاد از تقلیدها و بی‌ابداعی‌های کهنه‌پرستان را دارد سازگار باشد چه، می‌توان بیابان و درخت تنهای خشک را نشانه همین تقلید کورکورانه از گذشتگان دانست و شعای زردرنگی که بیابان را از هم شکافته، نشانه همان فکر نوی که مولف قرار است ارائه دهد! والله اعلم.

حروف چینی کتاب بسیار خوب و کم اشتباه است، این کتاب در قطع رقعی و در ۵۰۹ صفحه بیست و پنج سطری با فاصله تقریباً مناسب از کناره‌ها، به چاپ رسیده که نشان از حجم زیاد مطالب آن دارد. قلم نویسنده بسیار متقن و محکم و فصیح و از رکاکت‌های مرسوم در میان بعضی از نویسندگان عرب که تحت تاثیر شکل‌های تعبیری زبان‌های غربی و روزنامه‌ای قرار گرفته‌اند، به دور است، به نظر می‌رسد بلاغت پژوهی چون او رعایت این مسئله را یک باید و امر مهم می‌دانسته است.

### ۳. بررسی محتوایی

#### ۳-۱. ابزارهای تبیین موضوع

بدون شک یکی از مهم‌ترین قسمت‌های هر پژوهش دانشگاهی، مقدمه است، مقدمه وظیفه آماده‌سازی مخاطبین برای ورود به متن اصلی را بر عهده دارد؛ کتاب مورد بررسی دارای دو مقدمه است، مقدمه چاپ اول و مقدمه چاپ دوم، در مقدمه چاپ دوم که پنج سطر بیشتر نیست مولف تنها به این نکته اشاره می‌کند که این کتاب با عنوان جدیدش بازنویسی کتابی است که اوایل دهه هفتاد چاپ شده است و آنچه که در این کتاب اضافه کرده است در راستای ارائه یک چهره جدید از بلاغت است. اما در مقدمه چاپ اول که در چهار صفحه نگاهشده شده است مولف سعی کرده انگیزه خود از نوشتن کتاب را بیان دارد. به نظر او زمان آن فرار رسیده است که کمی به گفته‌های پیشینیان فکر کنیم و از قبول بی‌چون و چرای آن بپرهیزیم شاید به یافته‌های نوی دست یازیم. هدف او از نگارش کتاب هم در همین راستا قرار دارد که اینگونه خلاصه می‌شود: بازنگری در روش پژوهش‌های پیشینیان. ارائه تصویر جدید از بلاغت. گزینش اقوال و آراء سودمند و روی‌گردانی از آراء نادرست. متأسفانه در مقدمه هیچ اشاره‌ای به روش تحقیق و چگونگی فصل‌بندی کتاب نشده است.

#### ۳-۲. مباحث کتاب

کتاب مورد بحث را می‌تواند در چهار مبحث با زیرعنوان‌های فراوان مورد بررسی قرار داد چراکه مباحثش به صورت زنجیره‌ای و بدون تقسیم و فصل‌بندی دقیق و درستی، در پی هم آمده‌اند که از این قرار است:

مبحث اول: درباره خود مفهوم بلاغت است، و پژوهش‌های بلاغی و رابطه آن با زندگی عقلی و ادبی.

مبحث دوم درباره ساختمان زبان و رابطه آن با مباحث علم معانی است،

و مبحث سوم هم از ساختمان نحوی زبان و رابطه آن با مباحث علم بیان سخن می‌کند،

و مبحث چهارم درباره رابطه ساختمان نحوی زبان با مباحث علم بدیع است. محتوای هر

یک از این فصول در ادامه به تفصیل، نقد و بررسی خواهد شد.

### ۳-۲-۱. مبحث اول، تعریف بلاغت

در این فصل مولف سعی کرده است مفهوم بلاغت از نظر گذشتگان را مورد بررسی و نقد قرار دهد؛ مهمترین سخن او در این قسمت آن است که تعریف بلاغت تا به امروز از ابهام و پریشانی رنج می‌برد از نظر او دانش بلاغت در میان غیر اهل زبان پرورش یافت و حوادث روزگار آن را در میان گروهی انداخت که لباسی نامناسب بر اندام آن انداختند و هر یک بخاطر قصد و غرض خود و نه به خاطر هدفی بلاغی مراد خویش را بر آن دانش تحمیل کردند و منفعت خواهان بخاطر سود و غرض خود بر آن اسم‌هایی نهادند. در نظر مولف، متکلمان و لغت شناسان و شاعران و شیفتگان علم منطق و پیروان جدل و اهل تفسیر، بلاغت را نفهمیده‌اند و آنان از منظر خود سختی‌ها و دشواری‌های فراوانی را به این علم تحمیل کرده‌اند!

او معتقد است مفهوم و تعریف بلاغت در نزد گذشتگان که یا منطقی است و یا کلامی و یا فلسفی بیشتر بر سه محور قرار گرفته است: خلاصه گویی که در تعاریف کسانی چون خلف الاحمر و ابن اعرابی خودنمایی می‌کند، آفرینش هنری (زیبایی هنری) که در تعریف ابن وهب و کسائی نمودار است و در آخر پیام رسانی یا رساندن معنا که در نزد کسانی چون خالد بن صفوان و رمانی نحوی از اهمیت بالایی برخوردار است.

طرفه آنکه مولف محترم بعد از آنکه آراء گذشتگان را تا حد زیادی نارسا و مبهم خوانده است، در پایان نظر جاحظ و عبدالقاهر جرجانی را مورد قبول می‌انگارد. لذا تنها به توصیف نظرات پیشینیان و انتقاد از کاستی آنان پرداخته و بر خلاف ادعایش در مقدمه به هیچ عنوان سعی نکرده است نظر جدیدی ابراز دارد و یا تعریف نوی ارائه دهد. به دیگر سخن او منطق را برای تعریف بلاغت ناکارآمد می‌داند، علم کلام را هم به همین بهانه کنار می‌گذارد، از فلسفه هم بیزار می‌جوید ولی نمی‌تواند بنیان و طرحی نو برای تعریف بلاغت در اندازد!

### ۳-۲-۲. مبحث دوم، ساختمان زبان و رابطه آن با مباحث علم معانی

مولف، مبحث دوم کتاب را اینگونه آغاز می‌کند که بررسی یک لفظ یا واژه از نظر بلاغی، معنایی، زیباشناسی و میزان تأثیرش در خواننده باید حتما در جمله انجام شود، به دیگر سخت در نمی‌شود لفظی را جداگانه و سوای جمله بررسی کرد.

سپس نویسنده به نظریه نظم جرجانی مبنی بر تشخیص معنای یک واژه و تاثیر بلاغی آن در جمله اشاره دارد و می‌گوید: معانی واژگان در آنها نهفته است و زمانی این معانی

جلوه می‌کند که در جمله بنشیند و اعراب بپذیرد و در تأیید کلامش به این نکته اشاره دارد که ما نمی‌توانیم کلمه‌ای را فصیح و رسا بدانیم مگر آنکه در کنار دیگر کلمات در جمله قرار بگیرد.

نویسنده در ادامه به تعریف علم معانی که مبتنی بر بررسی ویژگی‌های کلام و مطابقت آن با مقتضای حال است، اشاره می‌کند و بیان می‌دارد که مقتضای حال تنها در علم معانی لحاظ نشده بلکه در علم بیان هم مورد نظر است آنگاه کهیک مفهوم را به شیوه‌های مختلفی که در وضوح با یکدیگر فرق دارند، بیان می‌کنیم مانند: زید کالأسد فی الشجاعه - زید کالأسد - زید أسد - رأیت أسدا یرمی - و .... او در اینجا به این مسئله می‌پردازد که علم معانی و علم بیان با هم پیوند خورده‌اند و ما تنها برای نظم‌بخشی و نوعی تقسیم‌بندی آن دو را جداگانه بررسی می‌کنیم. و همچنین می‌گوید که علم معانی با علم نحو هم پیوند خورده چرا که علم معانی از اسناد و مسند و مسندالیه سخن می‌گوید با این تفاوت که علم بلاغت از بهتر و بهتر بودن سخن می‌گوید و علم نحو از درست و نادرست بودن.

مؤلف کتاب بعد از ارائه این مبحث مقدماتی به بررسی مفصل مباحث مندرج در علم معانی (خبر و انشاء، اسناد، و فصل وصل و...) می‌پردازد و هر یک را به صورت جداگانه مورد مذاقه قرار می‌دهد.

أ- خبر، انشاء و فایده خبر:

مؤلف در آغاز به تقسیم کلام بر اساس صدق و کذب و بنیان نهادن بلاغت بر این اساس خرده می‌گیرد و این مسئله را رهاورد ناخوشایند فلسفه و منطق و کلام برای بلاغت می‌داند.

او در ادامه تقسیم غرض از القاء خبر به فایده خبر یا لازم فایده خبر را ناکارآمد می‌پندارد. نویسنده بر این نوع تقسیم‌بندی بلاغیون خرده می‌گیرد و بر این باور است که ما ضرورتی در این تقسیم‌بندی نداریم چرا که لازم فایده خبر داخل در فایده خبر می‌باشد و سپس نقدی وارد می‌کند و می‌گوید: گاه خبری القاء میشود که هدف از القای آن نه فایده خبر است و نه لازم فایده خبر، بلکه صاحب خبر تنها خواسته احساسات و عواطف خود را در قالب واژگان ابراز دارد مانند بیت متنبی:

كَفَى بِكَ دَاءٌ أَنْ تَرَى الْمَوْتَ شَافِيَا      وَحَسْبُ الْمَنَايَا أَنْ يَكُنَّ أَمَانِيَا

نویسنده ادامه می‌دهد و می‌گوید که این بیت متنبی نه غرضش فایده خیر بوده نه لازم فایده خبر بلکه این بیت برخاسته از یک نجوای درونی است که در قالب واژگان تجلی یافته است در واقع شاعر فقط خواسته که احساسات خود را ابراز دارد و از آنها سخن گوید!

ب- اسناد:

نویسنده در این بخش بیشتر ناقل اقوال گذشتگان است و حرف جدیدی ندارد. او مسئله را اینگونه آغاز می‌کند که مقصود از اسناد، بررسی رابطه میان مسند و مسندالیه است. سپس ادامه می‌دهد و از اختلاف نحویان و بلاغیون در فهم رابطه میان مسند و مسندالیه سخن می‌گوید و می‌افزاید که نحویان مبتدا و خبر را از نظر معرفه و نکره بودن بررسی می‌کنند و اعتقاد دارند که اگر دو اسم معرفه بدون قرینه در جمله آید اسم مقدم مبتداست.

او سپس بسیاری از مباحث اسناد و احوال مسند و مسند الیه را بی‌فایده می‌انگارد و مباحث معرفه و نکره آوردن مسند و مسند الیه و همچنین تقدیم و تأخیر و حذف و ترک و ذکر را مورد نقد و جرح قرار می‌دهد. آنچه که در اینجا مهم به نظر می‌رسد این است که مولف محترم در نقد بعضی از ابیات شاهد و نقد خود مباحث مهم بلاغی خلط کرده است و مثلاً بعد از اینکه بیت ابن وهیب الحمیری «ثَلَاثَةٌ تُشْرِقُ الدُّنْيَا بَبَهْجَتِهِمْ» را ذکر می‌کند به درستی ادعا می‌کند که در اینجا تقدیم باعث تخصیص مسند به مسند الیه نشده است ولی به اشتباه مدعی است که این مبحث تخصیص تا حد زیادی نادرست است!! چه بدون شک تقدیم در موارد زیادی باعث تخصیص است مثل تقدیم مسند در جمله «الله الحمد» یا «مسلمٌ أنا».

در مبحث ذکر و حذف مولف معتقد است که محدود کردن اغراض حذف به چند مورد کار نادرستی است و نمی‌توان اغراض و دلایل بلاغی متعدد حذف را در موارد خاصی منحصر کرد؛ طبعاً این نظر درست است اما یافته جدیدی نیست چرا که همه بلاغیون قطعاً به اغراض مختلف حذف واقف بوده‌اند ولی اسباب و دلایل آموزشی آنها را بر آن داشته است تا چند موردی را که کاربرد بیشتری دارند یا به نظرشان رسیده به عنوان الگو، ذکر کنند و اساساً حذف به خاطر سه امر اساسی انجام می‌شود: اختصار و ایجاز، دوری از ثقل در کلام و برانگیختن ذهن و ذوق زیبایی شناختی مخاطب (أبوموسی، بی‌تا: ۱۶۱) که در هر سه مورد اغراض و اهداف بی‌شماری قابل گنجاندن است. به دیگر سخن باب این موضوع در کتب بلاغی کاملاً باز بوده و هست و هر کسی می‌تواند با دلیل درست غرضی و هدفی بر آنچه دیگران آورده‌اند، بیفزاید و بلاغت پژوهان دائماً به این مسئله اشاره کرده‌اند

(المیدانی، ۱۹۹۶م: ۳۱۴). مثلا خطیب قزوینی در ایضاح بعد از ذکر چند غرض حذف می‌آورد که «وإما لاعتبار آخر مناسب لا یهدی إلى مثله إلا العقلُ السلیم» (بی تا، ج ۵: ۲) ج- قصر:

مؤلف معتقد است که قصر چیزی جز تاکید نیست؛ او در تایید مدعای خود به عبارتی از کتاب (مفتاح العلوم) استناد می‌کند که در آن سکاکی به صراحت قصر صفت بر موصوف و بالعکس را تنها تاکید می‌داند (السکاکی، ۱۹۸۷م: ۲۹۱) که البته منظور سکاکی تاکید معنای قصر است! به عبارت دیگر مؤلف هیچ قصر و حصری را در اسالیب استثناء مثل «ما و إن + إلا» و «إنما» نمی‌بیند و تنها آنها را ابزاری برای تاکید کلام می‌انگارد. در نقد این سخن هم باید گفت اشاره به معنای تاکیدی اسالیب قصر - همانگونه که مؤلف خود نیز بدان اذعان دارد - دریافت تازه‌ای نیست کما اینکه معنای تاکید داشتن نافی معنای اختصاص و قصر داشتن نیست، در حقیقت کسی که عبارت «لا إله إلا الله» را بر زبان می‌آورد تاکیدی است بر اینکه اله فقط الله است و نه کس دیگر! و این مطلب در کتب بلاغی به مراتب آمده است. البته این مسئله درباره «إنما» کمی متفاوت است چون ممکن است تنها برای تاکید و نه تخصیص و قصر بیاید که آن هم باز جای تشکیک دارد.

#### د- فصل و وصل:

متأسفانه مؤلف در این قسمت هم تنها به انتقاد می‌پردازد و راهکاری ارائه نمی‌دهد او معتقد است بلاغت الزاما شناخت مواضع وصل و فصل نیست: «ما بر این گمان نیستیم که هر کس این دو را شناخت، پس بر اسرار بلاغت دست یافته بلکه کاربرد آن دو در آثار ادیبان بستگی به قدرت ادیب در استفاده بجا از آن دارد»؛ او در ادامه می‌گوید: «هر کجا بلاغیون کوشیده اند تا برای «وصل» و مواضع کاربرد آن، قوانینی وضع کنند، برخی از پذیرش این قوانین سرباز زده و آن را مخل شیوه‌های بیان آزاد که هر هنرمند به سبک خاص خود از آن بهره می‌برد، می‌دانند».

واضح است که تعریف بلاغت به شناخت مواضع وصل و فصل و همچنین تعاریف دیگر آن که کسانی چون جاحظ از زبان «هندی» و «فارسی» و «رومی» و... و همچنین کسانی چون «سهل بن هارون» و «ابن مقفع» و... ذکر کرده‌اند، تعاریف آموزشی - توصیفی و آمیخته به نوعی ادبیات شعرگونه است (جاحظ، ج ۱، ۱۹۹۸م: ۸۵-۹۰) و قطعاً منطقی و جامع و مانع نیست اما اینکه وضع قوانین وصل و فصل مخل بیان است اصلاً قابل قبول نیست چرا که اولاً وضع قانونی در کار نیست و صرفاً توصیف کاربردهای اهل زبان است به عبارت دیگر - در بیشتر موارد - بر اساس کاربرد اهل زبان، بلاغیون مواضع آن را

مشخص کرده‌اند ثانیاً قانونمندی‌های طرق بیان، هم با هدفی آموزشی و هم برای احتراز از مقوله لحن و اشتباه و رو به سستی رفتن زبان عربی انجام شده است. بر اساس مقوله آزادی در بیان، هر کسی می‌تواند هر طور که بخواهد از امکانات زبان استفاده کند و یا اینکه - در چاقوب زبان - خود امکانات جدیدی خلق کند نه اینکه خارج از ماهیت و بادهای زبان دست به بدعت بزند که قطعاً امری ناتمام خواهد ماند.

به طور خلاصه باید گفت مؤلف در باب علم معانی معتقد است اغلب بلاغیون در تحلیلاتشان اهتمامی به (جانب تصویری) کلام و (کاربرد زبانی) واژگان و (سیاق متن) و (اسلوب فنی) نداشته و همت خویش را مصروف جدل‌های بی‌فایده‌ی منطقی کرده‌اند! و بدین خاطر در تحلیل متون به بی‌راهه رفته‌اند. البته باید گفت که مؤلف اصلاً منظور خود را از تصویر و کاربرد زبان و سیاق و ... مشخص نمی‌کند و تنها نامی از آنها می‌برد و مثل همیشه مثال یا توضیحی ارائه نمی‌دهد.

### ۳-۲-۳. مبحث سوم، ساختمان زبان و ارتباط آن با مباحث علم بیان

مؤلف محترم در این مبحث به نقد مسائل مطرح شده در علم بیان و از همه مهم‌تر، تشبیه، استعاره و کنایه می‌پردازد و سعی دارد با نگاهی نو، آفاق‌های جدیدی را در این زمینه به تصویر بکشد.

أ- تشبیه:

از نگاه نگارنده کتاب، تعیین حد و حدود تشبیه، همچنان که گذشتگان قائل بوده‌اند، درست نیست؛ چرا که فرآیند ایجاد تشبیه، فرآیندی است شاعرانه و خیالی که در اندیشه شاعر شکل می‌یابد و را نبایست آن را امری عقلانی و مادی بدانیم که به اهدافی چون: مبالغه، اختصار یا توضیح کلام به کار رفته است. وی این تقسیم‌بندی رایج تشبیه (حسی، عقلی، خیالی، وهمی و وجدانی) را که همواره در کتب بلاغی تکرار می‌شود، نمی‌پسندد و عقیده دارد ما در تشبیه به خیال و عقل نمی‌نگریم و عصر حاضر این چهارچوب را در هم شکسته و معتقد به درهم‌تنیدگی عقل و خیال است. تشبیه بر خلاف رأی علمای بلاغت جمع میان دو یا چند چیز به واسطه کاف و مانند آن نیست. به اعتقاد نویسنده مأموریت تشبیه این نیست که وقوع آنچه طبق عادت رخ نداده را در قالب آنچه طبق عادت رخ می‌دهد عرضه کند، این تفکر از تمام ارزش‌های فنی که صورت تشبیهی در روح و جان انسان ایجاد می‌کند، می‌کاهد. به نظر می‌رسد بهترین و قابل قبول‌ترین نظری که مؤلف در این کتاب ارائه داده باشد، همین است و هر چند در اینجا هم تقسیم‌بندی‌ها، برای



غرضی آموزشی انجام شده است ولی زیبایی بی حد تشبیه را به بند کشیده است. او بر آن است که بلاغیون در مسأله تشبیه به «وضوح» تمایل دارند که برای راضی کردن «عقل» است تا عقل بپذیرد که به تمام جوانب هر چیز احاطه پیدا کرده است و کل صورت تشبیهی را دریافته است. حال آن که از اهداف صورت تشبیهی این نیست که همان قدر که انفعالات نفسانی برمی انگیزد، به همان اندازه نیز اقتناع عقلی داشته باشد. به دیگر سخن اقتناع عقل از وظایف تشبیه نیست و عقلی نگریستن، عمل فنی را بی ارزش می کند. به رأی نویسنده اشارات نفسی رمزگونه را نباید درون آنچه بلاغیون وجه شبه می خوانندش گنجانند و محدود کرد؛ زیرا الفاظ رمز هستند و زبان با این الفاظ و رموز اشاراتی دارد.

این نگاه ابوهلال عسکری: «التشبیهُ یزیدُ المعنی وضوحاً»، درباره تشبیه، (به اعتقاد نگارنده) مقبول نیست؛ چرا که تشبیه گاه نه تنها به روشن تر شدن سخن کمکی نکرده، بلکه موجبات ابهام و غموض سخن را فراهم می نماید؛ از این رو نباید «روشن-گری و ایضاح» را از اغراض همیشگی تشبیه دانست.

او در پایان و بعد از یک مبحث مفصل تشبیه را در چند محور زیر معرفی می کند:

۱. مقصود از صور تشبیهی مبالغه های ذهنی یا به تعبیر علمای بلاغت فزونی یک صفت در مشبه به نیست؛ بلکه مراد هماهنگی یک صورت و اجزای آن با سیاق کلی کلام است که موجبات برانگیختن نفس است.
۲. ارزش تشبیه منحصر در طرفین آن یا وجه شبه نیست، بلکه حقیقت ارزش آن از سیاق کلی استنتاج می شود.
۳. تشبیه ادیبانه تنها محقق یک معنا که همان "انتقال از مشبه به مشبه به" می باشد، نیست؛ بلکه ضمن القای اشارات و ابهام های گوناگون، از عوامل مهم تصویرساز در متن ادبی است که می بایست در درون متن و نه جدا از آن مورد بررسی واقع گردد.
۴. صور تشبیهی می بایست مرزهای مقایسه و مشابهت و همسانی را در نوردد و به یکی شدن نزدیک گردد؛ چرا که مقایسه و تقابل، تراوشاتی عقلی است که در این صورت، تشبیه در دایره ی عقل محصور می ماند و به مرز خیال گذر نمی کند؛ از این رو، برخی از ادبای قدیم وصف معشوق را منحصر در چند صفت نمی دانستند و به مقایسه پرداخته اند...

ب- استعاره:

در مبحث استعاره مؤلف دوباره به نقد صرف و جرح نظرات منطقی و کلامی گذشتگانی امثال جاحظ و جرجانی و علوی و ... می‌پردازد و بر خلاف مسئله تشبیه در این قسمت نظر جدید و قابل قبولی ارائه نمی‌دهد، او تنها یک گزارش تاریخی از تحولات تعریف استعاره در کتاب‌های بلاغی ارائه می‌دهد و در جای جای آن، منطق را عامل غیر جذاب بودن این مباحث می‌داند. البته در اینجا هم نظر جرجانی را به نظر زبانشناسان امروزی نزدیک می‌داند: «در تعریف جرجانی فرهنگ اهمیت ویژه ای دارد. به عبارتی، استعاره فرهنگ بنیاد است. به طور طبیعی ساز و کار این بحث امتزاج است، اما کارکردی معنا شناختی دارد. در رویکرد ارسطویی، کارکرد زیبا شناختی است. البته نه به این معنا که در رویکرد جرجانی زیبایی شناختی اهمیت ندارد. اما روش او معنا شناختی است یعنی خیلی نزدیک است به روشی که امروز زبان شناسان تحت عنوان مشخصه‌های معنایی طرح کرده‌اند».

ج- کنایه:

در بحث کنایه، مؤلف همچنان به نقد تعاریف ارائه شده تا به امروز می‌پردازد و در همه آنها به دیده تردید می‌نگرد او معتقد است که بحث‌های جدلی بسیاری در تعریف کنایه مطرح می‌شود که باعث می‌شود کسی به این نکته مهم اشاره نکند که اگر کنایه لفظی دو پهلوست پس ارزش بلاغی آن چیست؟ مؤلف نظر ابن اثیر را که معتقد است کنایه لفظ دال بر چیزی غیر وضع حقیقی بوصف جامع بین کنایه و مکنی عنه است رد می‌کند و می‌گوید این حد فاسد است چرا که در تعریف تشبیه نیز این حد بکار می‌رود! او معتقد است که کنایه حاصل احساسات خاص ادیب نسبت به اشیاء است و شاعر کنایه را به این منظور به کار می‌برد تا دایره‌ی وجدان و شعور مخاطب را توسعه دهد. یعنی مخاطب با دقت و کنکاش در تمام متن به مقصود اصلی متکلم پی ببرد. مؤلف از زاویه دید قدما به کنایه نگاه نمی‌کند تا مبادا با رفتن به جزئیات و تقسیم بندی‌های منطقی زیبایی‌های متن ادبی را به دست فراموشی سپارد.

۳-۲-۴. مبحث چهارم، ساختمان زبان و علم بدیع

مؤلف برخلاف دیگران که ابن معتز رامبتکر این علم می‌دانند قدما به بن جعفر را آغاز کننده این علم می‌دانند که در کتاب «نقد الشعر» فکر و نظری پخته‌تر ارائه می‌دهد. او در کتاب مذکور در باره‌ی کیفیت شعر بحث می‌کند که کمتر کسی از قدما به آن پرداخته است.

او همان اندازه که به لفظ می‌پردازد به معنا نیز توجه دارد. این دید وسیع و روشن او به مباحث علم بدیع همچون مساواه و اشاره و ارداف و تمثیل و جناس کاملاً مشخص است. از نظر مؤلف، ارزش و اهمیت کار قدامه زمانی مشخص می‌شود که بلاغیون بعد از او همگی به نوعی از او پیروی کرده‌اند و عیناً اصطلاحات او را به کار برده‌اند.

مؤلف طبق معمول به تقسیمات منطقی محسنات خرده می‌گیرد. البته او در اینجا به نکته ظریفی هم اشاره دارد، مؤلف معتقد است چون به ادبیات دوره‌های مختلف نگاهی بیفکنیم در می‌یابیم که هر عصری دارای شرایط و ویژگی‌های فردی و اجتماعی خاصی است که به خوبی در هنر، ادبیات و... نمود می‌یابد. به دیگر سخن، خصوصیات زیبایی شناختی هر دوره باعث شده است تا دانشمندان آن دوره، ظرافت‌های زبانی خاصی را زیبا و در زمره بدیع بینگارند و لذا این زیبایی انگاری برای امروزیان وحی منزل نیست و امروزه هم باید بر اساس سلاقی زمانه، آنچه را که از منظر ما زیباست در زمره بدیع بیاوریم و آنچه را که زیبا نمی‌دانیم بدون هیچ تعصبی، کنار بگذاریم.

به نظر ما این نظر مؤلف قابل تامل و تا حد زیادی درست است، مثلاً چه دلیلی دارد که ما همچنان بر زیبایی ردّ العجر علی الصدر که در بعضی از مواقع یک تکرار مملّ است، پافشاری کنیم و یا هنوز مزاجه و ازدواج و استبتاع و ... را که بدیعان به زحمت برای آن یک مثال پیدا کرده‌اند، در کتب بدیع به دانشجویان درس بدهیم و با آنکه آنان با ذوق امروزی خود هیچ زیبایی در آن نمی‌بینند ولی ما بر زیبایی آن اصرار ورزیم؟! لذا بهتر آن است که مسائلی مثل بدیع که رابطه مستقیمی با زیبایی شناسی هر دوره و عصر دارد، در هر عصری و با تکیه بر همین اصول زیبایی شناسی بازنویسه شوند، البته می‌توان در کنار آن و به طور تطبیقی مسائل طرح شده گذشتگان را هم ذکر و نقد کرد.

#### ۴. نقد کلی کتاب

##### ۴-۱. تناسب نداشتن محتوا با عنوان

به نظر می‌رسد محتوای *فلسفه البلاغه بین التقنیة والتطور* آنچنان با محتوای کتاب مطابقت ندارد، همان طور که از نظر گذشت، مؤلف محترم بیش از آنکه از فلسفه و ماهیت بلاغت سخن کند به جرح و نقد و بیان تاریخ گونه آنچه که تا به حال بر بلاغت گذشته، پرداخته است. طرفه آنکه مولفی که از آغاز کتاب تا انجام آن از فلسفه و منطق و نقش آنها در به خشکی و نازیبایی کشیدن بلاغت داد سخن سر داده است، در عنوان خود به وضوح واژه «فلسفه» را گنجانده و گویا خود می‌خواهد فلسفه بلاغت را شرح دهد حال آنکه

قصد وی تنها نشان دادن نقش فلسفه در تطور بلاغت و نقد این نقش پر رنگ است! که جز با خواندن کتاب مشخص نمی‌شود.

#### ۴-۲. ارجاع‌دهی خوب و استفاده از منابع معتبر

استفاده از منابع معتبر و دست اول و آگاهی به منابع روزآمد بلاغت، یکی از نقاط قوت کتاب است به طوری که با نگاهی به فهرست منابعی که به طور علمی و متقن در پایان کتاب آمده است، مشخص می‌گردد که مولف از آگاهی والایی نسبت به منابع برخوردار بوده که ناشی از تدریس طولانی مدت ماده بلاغت در دانشگاه‌های مصر و دیگر کشورهای عربی است.

#### ۴-۳. بخش‌بندی کتاب بر اساس علوم سه‌گانه بلاغت

علاوه بر اینکه کتاب از تبویب و فصل‌بندی درستی برخوردار نیست و مطالب پشت سر هم و بدون تحدید آمده است، باید گفت که کتاب روش تحقیق مشخصی هم ندارد، و مولف بر خلاف ادعاهای مکرر در اینکه تقسیم‌بندی‌های بلاغت منطقی و غیر قابل قبول است نتوانسته مطالب کتاب خود را بر روشی غیر از روش معمول کتب بلاغت یعنی آغاز کردن با «معانی» و «بیان» و خاتمه دادن با «بدیع»، تقسیم‌بندی کند!

#### ۴-۴. تطابق نداشتن محتوای کتاب با اهداف نویسنده در مقدمه

یکی از بزرگترین نقدهای جدی به کتاب مورد نقد آن است که مؤلف نتوانسته به بسیاری از ادعاها و سوال‌هایی که خود در مقدمه کتاب آورده است، پاسخی دهد، او در مقدمه چند هدف یا ادعا را ذکر کرده که از این قرار است:

- بازنگری در مورد پژوهش‌های پیشینیان،
- گزینش اقوال و آراء سودمند و صرف‌نظر کردن از آراء نادرست،
- کنار گذاشتن جمله و مثال‌های تکی و تکراری و روی آوردن به متن،
- ارائه تصویر جدید از بلاغت.

ولی تنها در همان بازنگری و نقد و جرح پژوهش‌های پیشینیان و نظرات آنان باقی مانده و به گزینش نظرات برتر و ارائه تصویر جدید از بلاغت نرسیده است، به دیگر سخن مؤلف محترم درد را به خوبی شناخته است اما راه درمانی ارائه نکرده است. البته و همان

طور که قبلاً اشاره شد، در باب تشبیه و مسئله بدیع علاوه بر نقد نظرات گذشتگان، آراء نو و قابل تأملی ارائه شده است.

#### ۴-۵. ویژگی‌های برتر کتاب

ویژگی‌های برتر کتاب را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

- تسلط نویسنده بر مباحث مطرح شده بلاغت و شناخت درست از موضوعات
- نقد درست مقوله جمله‌محوری بلاغت قدیم،
- اشاره درست به اینکه بسیاری از مباحث بلاغت با تقسیم‌بندی‌های منطقی و نظرات فلسفی و کلامی، نازیبا و نابلیغ شده است،
- ارائه دیدگاه‌های نو نقادی به مخاطبانی که عادت کرده‌اند نظرات گذشتگان را بدون نقد، قبول کنند،
- برخورداری از زبانی بلیغ و رعایت ایجاز در کلام،
- پرهیز از یک‌جانبه‌نگری و رعایت اصل بی‌طرفی علمی.

#### ۴-۶. کاستی‌های کتاب

- عدم توجه مؤلف به انتخاب روش تحقیق دانشگاهی و علمی، این مسئله هم در ارائه مقدمه ضعیف نمود می‌یابد به طوری که به هیچ روی برآیندی از محتوای کتاب و روش مؤلف به دست نمی‌دهد و هم در فقدان یک فصل‌بندی درست و علمی. البته کتاب مذکور از فقدان نتیجه‌گیری و خاتمه هم رنج می‌برد.
- تکیه مترجم بر نقد نظرات گذشتگان و فراموش کردن ارائه نظرات جدید در بلاغت، همان‌طور که ذکر آن رفت، مؤلف محترم در نقد نظرات گذشتگان تا حد زیادی بر حق بوده است اما نتوانسته بعد از این نقد، نظر جدیدی ارائه دهد.

#### ۴-۷. پیشنهادها

به نظر نگارندگان مؤلف محترم می‌تواند کتاب را با یک بازنگری کلی چه در روش تحقیق و چه در موضوعات بررسی شده، بازنویسی کند. برای این کار باید نقاط قوت و ضعف مطرح شده در این مقاله به ایشان انتقال داده شود تا کتاب از حالت جرح و نقد صرف به یک اثر بدیع و نوآورانه مبدل گردد.

## ۵. نتیجه‌گیری

همان‌طور که در این پژوهش اشاره شد، مهم‌ترین نظر مؤلف در کتاب فلسفة البلاغة این است که بیشتر مباحث بلاغی، از صافی قوانین فلسفی و جدل‌های منطقی (منطق ارسطویی) گذر نموده و آن را به کالبدی سرد و بی‌روح بدل کرده است. چنان‌که بررسی ریشه‌های این علم به وضوح نشان می‌دهد، علمای علم کلام و منطق در رشد نخستین آن بسیار نقش داشته و ناخواسته نگاه منطقی را به این علم تحمیل نموده‌اند. دیگر نقد بنیادین که نگارنده بر علمای قدیم دارد نقش محوری "جمله" در تشخیص زیبایی سخن است، در نگاه او این جملات، پیوسته در کتب بلاغی تکرار شده و اینک قداست علمی یافته‌اند!

این نقد هر چند بر بلاغت کهن ما، وارد است اما راه چاره و پیشنهاد چیست؟ سوالی که مؤلف هیچ‌گاه بدان پاسخی نداده است، با توجه به آنچه بیان شد، باید توجه داشت که هم در بحث آموزش انواع مختلف دانش بشری و هم در حیطة مرزبندی علوم با یک‌دیگر، بزرگان آن علوم ناگزیر به تعریف منطقی مباحث آن دانش و تقسیم‌بندی مفاهیم پایه‌ای آن بوده‌اند، از این رو در راستای نقدی بر دیدگاه نویسنده کتاب می‌توان چنین عرضه کرد که شناخت مقدمات هر علمی - هر چند که چون بلاغت آمیخته‌ای از ذوق نیز در بر داشته باشد - ایجاب می‌کند که مسائل آن براساس اصول عقلی تعریف و مرزبندی گردد، اگر این کار نادرست است باید راهی دیگر ارائه گردد.

به هر روی کتاب مورد بحث از این حیث که نقدهای خوبی به بلاغت قدیم وارد کرده است و نگاه نوی به مخاطب می‌دهد تا حداقل بلاغت کهن را وحی منزل فرض نکنند، شایسته تدریس و تدقیق است.

## کتاب‌نامه

- أبوموسی، محمد محمد، (بی‌تا) *خصائص التركيب، دراسة تحليلية لمسائل علم المعاني*، ط ۷، القاهرة: مكتبة وهبة.
- الجاحظ، عمر بن بحر، (۱۹۹۸م)، *البيان والتبيين*، جمعه وحققه: عبدالسلام محمد هارون، القاهرة: مكتبة الخانجي.
- السكاكي الخوارزمي، يوسف بن أبي بكر، (۱۹۸۷م)، *مفتاح العلوم*، تحقيق: نعيم زرزور، بيروت: دار الكتب العلمية.
- عيد، رجاء، (۱۹۹۸م)، *فلسفة البلاغة بين التقنية والتطور*، إسكندرية: منشأة المعارف.
- القزويني، جلال الدين، (بی‌تا)، *الإيضاح في علوم البلاغة*، تحقيق: محمد عبدالمنعم خفاجي، ط ۳، بيروت: دار الجيل.
- المتنبي، ابو الطيب، (بی‌تا)، *ديوان المتنبي بشرح العكبري*، ضبطه وحققه: مصطفى السقا، إبراهيم الأبياري، عبدالحفيظ شلبي، القاهرة: دار المعارف.
- الميداني، عبدالرحمن بن حسكة، (۱۹۹۶م)، *البلاغة العربية*، جزءان، دمشق: دار القلم.